

آقای عبدالکریم سروش "استقلال قضایی اسلامی" چیست؟

حسن مکارمی



پاسخی کوتاه به مقاله آقای عبدالکریم سروش با عنوان: "قلب و قالب مردمسالاری" در تارنمای گویا، به تاریخ جمعه ۱۱ آذر ۱۳۹۰ (۲ دسامبر ۲۰۱۱)

آقای عبدالکریم سروش در این مقاله که به ظاهر سوی آن متوجه ساکنان کشورهای است که امروزه به بهار عربی شناخته شده اند، ضمن اعتراف به اشتباهات خود (هر کجا در این نوشته که ایشان واژه "ما" را به کار می برند بخوانید "من")، و شرح چگونگی پیدایش نظام بیداد، غیر انسانی، قاتل و مخرب ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران، به نویسندگان قانون اساسی آینده این کشورها توصیه می کنند که: "پیشنهاد دیگری هم دارم."

اگر اصرار بر حاکمیت آراء عمومی و نفی خود رایی است(که رایی نیکوست)، چرا مقامات ارشد و مؤثر قوه قضائیه را انتخابی نکنید و ماده مبارکه یی را درین باب در قانون اساسی نگنجانید؟ تا داورانی کاردان و دادگر و امین بر مسند قضا تکیه زنند که منصوب و حرف شنو حکومت نباشند و به پشتیبانی اراده و رای مردم، در مقابل بیدادگری و قانون شکنی های دولت مردان بایستند و آنان را به چوبدستی عدالت ادب کنند؟". ایشان در بسط اندیشه خویش می افزایند: "آن ها هم که به اسلامی کردن حکومت و اجرای شریعت می اندیشند و از لیبرالیسم و سکولاریسم، هیولایی ساخته اند، بدانند که استقلال قضا از محکمت و مسلمات احکام فقهی است و ربطی به لیبرالیسم و سکولاریسم ندارد و اهتمام ورزیدن به آن هم خدا پسندانه است هم انسان پسندانه، هم حسن عاقبت دنیوی دارد هم حسن ثبوت اخروی" و جان کلام هم همین جاست. کاربرد مفهوم "استقلال قضای اسلامی" و عمده کردن آن در مقابل ماهیت و زیر بنای قوانین حقوقی اسلامی، این نشان میدهد که ایشان هنوز به عمق فاجعه و مشکل اساسی وزیربنایی انحراف سی و سه ساله ولایت فقیه و ماهیت جمهوری اسلامی پی نبرده اند.

در پاسخی کوتاه به نظریه ایشان لازم میدانم یکبار برای همیشه، هر چند بسیار دیر، ایشان را به تامل بیشتر به ویژه در مسایلی که از

حوزه تخصصشان خارج است دعوت کنم. از یاد نبریم که اگر در موقعیت های مقتضی پاسخ های لازم به نظریه "امت و امامت" ، علی شریعتی داده شده بود ، افکار ایشان کمتر میتوانست یکی از هدایت کنندگان گروهی از جوانان ما به سمت امامت خمینی گردد .

ظاهرا تعریف قوه قضاییه و استقلال آن برای آقای سروش هنوز روشن نیست. در جدایی سه قوه ، قوه قضایی تنها عامل اجرای قوانین است نه مولد و نه معبر آن. و هر گاه نیز که در اجرای قانون مشکلی پیش بیاد این قوه مقننه است که به کمک می آید. اگر چه تعلیم و تربیت قضات به شیوه ایست که روح و عصاره ، سمت و سوی قوانین مدون مصوبه قوه مقننه ملکه آنان گردد.

شاخص های قوه قضاییه مستقل در دموکراسی چنینند:

۱- در کلیه سطوح ، از قانون پایه ای چون قانون اساسی تا جزئی ترین قوانین اجرایی ، تدوین ، تعبیر ، تفسیر گره گشایی از آن ها توسط نمایندگان برگزیده مردم انجام می گردد و اینان بدون هیچ قید و شرطی می توانند در کمال آزادی در حک ، اصلاح و تغییر این قوانین دست یازند. این قوانین مکتوب بدون استثنا در همه جا و در مورد هر شهروند صادق است.

۲- قضات در راه به کار گیری این قوانین تعلیم یافته اند، و مستقل از نیروهای فشار: مذهبی، سیاسی، دولتی ، اداری... اقدام خواهند کرد.

۳- ضابطان قوه قضاییه تحت نظر قضات فعالیت خواهند کرد تا از هرگونه اعمال فشار، شکنجه، خشونت در مراحل بازداشت و بازجویی جلوگیری شود.

حال ببینیم چگونه می توان اندیشید که این سه شاخص در آنچه ایشان : "استقلال قضا" می نامند و آن را "از محکمت و مسلمات احکام فقهی" می خوانند گردی از ممکن بر خود بگیرد.

۱- بطور مشخص و دقیق و روشن قوانین کیفری ، جزایی ، مدنی اسلامی یک بار برای همیشه تدوین شده و غیر قابل تفسیر و تغییر به وسیله نمایندگان مردم اند، و این نمایندگان قادر به سرپیچی از آن ها نیستند، مگر به تسامح " کلاه شرعی " چون مقوله بهره و نزول در خدمات بانکی .

۲- بر فرض که این قوانین را با روش نوین حقوق مدرن به زبانی

حقوقی و دقیق مدون کنیم، چگونه می توان از اصول اولیه و زیربنایی این قوانین که همان اصل قصاص و آزار بدن در مقابل خطای تولیدی روان است، گریخت. بر پایه حقوق مدرن، جرم حاصل انحراف روان و کمبود آموزش ارزش های شهروندی است و راه مقابله با آن نه تنها افزایش کمی و کیفی آموزش و پرورش است بلکه به اصلاح ساختار روان باید پرداخت نه در عذاب قرار دادن بدن. شلاق، قطع اعضاء بدن، و سنگسار و اعدام راه گشا نخواهند بود.

۳- از طرف دیگر چگونه می توان به پرورش قضاتی پرداخت که در امر "سیستم قضایی مستقل" به اجرای احکام حقوقی اسلامی بپردازند؟ این قضات یا در مدارس مذهبی دوره دیده و به این گونه قوانین اعتقاد دارند و یا افرادی هستند لائیک که در امر قضاوت دچار بحران هویت شده و در نهایت به سمت اسکیزوفرنی سوق داده می شوند که ثمره آن را در قضات دو چهره جامعه خود میبینیم. در این صورت یا با قضات سالم ولی دوچهره و در ذات خود دروغگو روبرو هستیم، یا با قضات اسلامی که در حوزه ها یا دانشگاه های اسلامی آموزش دیده اند و مبنای دریافتشان از حقوق همان قصاص و عدم تساوی شهروندان مرد و زن در مقابل قانون است. این استقلال، در نهایت گوش دادن به توصیه آقای سروش، نوعی استقلال اداری و دولتی خواهد بود و اینان هم چنان زیر نفوذ اسلام خواهند ماند.

۴- در این صورت می بایست در قانون اساسی، نیروهای انتظامی را نیز در اختیار دادگستری قرار داد.

۵- بر فرض که بر اساس توصیه شما "سیستم قضات" مستقلا وسیله مردم انتخاب شوند، در هیچ جامعه ای همگان تابع اسلام نیستند، به موزائیک فرهنگی منطقه نظر بیاندازید و ظلمی که تحت عنوان همین قوانین اسلامی به شیعیان در مناطق سنی نشین و سنیان در کشور ما می رود. نقش این ظلم بر دگر اقلیت های فرهنگی و مذهبی مضاعف است.

مشاهده م یفرمایید که استقلال نظام قضایی در تعریف حقوق دموکراتیک و لائیک تنها به انتخابی بودن سران این سیستم مربوط نیست و پایه اساسی آن استقلال قانون گزار است نه تنها مجری آن.

آقای سروش این استقلال قضایی که شما به آن اشاره می کنید همانا اجرای عدالت اسلامی و بیطرفی در امر حکمیت و اجرای بی چون و چرای احکام اسلام است که ریشه همه فساد امروزی سیستم قضای ما از آن است. بله من هم با شما هم عقیده ام که: "استقلال قضا از محکمت و

مسلمات احكام فقهی است و ربطی به لیبرالیسم و سکولاریسم ندارد . . .”
... بله آقای سروش؛ “استقلال قضایی اسلامی” هیچ ربطی به استقلال قضایی
دموکراتیک و سکولار ندارد.

حسن مکارمی روانکاو ، پژوهشگر سوربن - فرانسه ۲ دسامبر ۲۰۱۱